

هستی معمای

ناصر مکارم شیرازی

آیا نخستین گام در راه حقیقت
معمای هستی با شکست
روبرو میشود؟



از این

اطلاق اسرار آمیز

دیدن کنیم

بنا بود بحث مسأله را از
خودمان شروع ، از سر کس
ادرا گامان ، از ممرمان ، و از
آنچه ماورای آن قرار گرفته ،
و آنچه در خودمان ، نام دارد .

در اینجا ، ما جهان اسرار
آمیزی رو بر می شویم که اگر
حده عمرماندا وقت شناخت آن
کنیم باز تقاضی کشف نشده در
آن نخواهد بود :

ما همه چیز را با عقلمان
درک می کنیم ، اما فکر در باره
ماهیت همین فکر ، عقل ما را کج
می کند :

اسلاما چگونه اشیاء را درک
می کنیم ؟

خاطرات مادر کجاست ؟
رابطه روح با جسم ، و یا
خارج چگونه است ؟
این مفت ماده خاکستری

رنگه و ظاهر نامنتظم و بی مصرف
که یکسره در میان جمجمه زندانی
است چه نفس در این میان دارد ؟
و اسلاما اینهمه قدرت و استعداد
عجیب و باور نکردنی را از کجا
یافته است ؟

این نخستین گام برای
شناخت هستی است که با اینهمه
پیچیدگی روبروست ، اما نباید
این سخن را باین معنی گرفت که
مادر نخستین گام در راه حقیقت
معمای هستی با شکست روبرو
شده ایم و چه بهتر که از همین



مجموعه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
کتابخانه علوم انسانی

آغاز کار دست از این تلاش
پیوده برداریم ، از این تصور
باطل و خیال . مجال . سرف نظر
کنیم ، که این مسافرتی است که
گام اولش تمام عمر مادا می‌بلد
و بیجائی نمی‌رسد . همانند بعضی
از فلاسفه که آب پلک‌روی دست
همه ریخته و شناخت هستی را
بکلی مجال پنداشته‌اند به گوشه
ای بنشینیم و به فکر زندگی ،
زندگی به معنی خود و خواب و
شهرت ، و آنچه در طریق دداست
باشیم .

نه ابدأ ، اینطور نیست ، وضع
ما همچون مسافری است که در
پلک شب تاریک از جاده‌ای عبور
می‌کند ، چراغهای اتومبیل او
قسمتی از جاده و اطراف آن را
روشن کرده و او را خوبی نسوی
مقتدر رهبر کمی نماید ، اما در دو
طرف جاده در هر قدم تا مسافتی
که انتهای آن معلوم نیست خردان

هزار اشیاء و ساختمانها و موجودات
مرموز سر به آسمان کشیده و در
تاریکی فرودفته‌اند .
مسلم است عدم شناخت این
اشیاء و ساختمانهای مرموز و
اسرار آمیز هر گز مانع از
پیشروی این مسافر نباید باشد
و حتی نباید از سرعت سیر او بکاهد .
ما نیز مسیر خود را از
میان این ممالحا می‌شکافیم و پیش

می‌رویم و از لایله « شناخته‌ها
و حل شده‌ها » تمیسی کنیم
گو اینکه در اطراف ما بار
هزاران قطره با شناخته باشد .
تکیه نگاه مادر این مسیر
معلومات ماست نه مجهولات
ما .

مادر بحث استقلال روح -
بخواست خدا - با دلایل مختلفی این
حقیقت را خواهیم یافت ، که این
ماده مغزی ما از ایزد دقیقی
برای فدائیهای نیروی مرموزی
به نام روح است . نه خود روح ،
و به اصطلاح مغز خانه است نه
ساحب خانه ، تلکوب عظیمی
برای رساندن دستارگان آسمان
وجود است ، نه خود منجم .

و بالاخره مغز مساحکم
و اطاق کنترل ، با control
room را دارد .

حالا که صحبت اطاق کنترل
به میان آمد اجازه بدهیم کمی
درباره آن صحبت کنیم که این
تشبیهات و مثالها راههای دشوار
را آسان می‌سازد و جاه‌طلبانی را
که استدلال‌های عقلی دودور سیرتند
ابتها « میان بر » می‌کنند .
این روزها هنگام بازنده‌از
مؤسسات عظیم و مدون صنعتی
غالباً به اطاقی یرخورد می‌کنند
که اطاق کنترل نام دارد ، این

اطاق محیطی است خاموش و
آرام وی سرور صدا اما بر ازیك
مقت صفحات که دگمه‌ها و کلید
ها و چراغهای کوچک رنگارنگ
روی آن زنده می‌شود و چند نفر از
ماهر ترین مهندسين در آنجا کار
می‌کنند .

آنها از درون این اطاق تمام
جزئیات آموسم صنعتی که کاه
ممکن است در چند بنده کیلومتر
معرض گسترده باشند زیر نظر
می‌گیرند .

با فشار يك دگمه ، فلان بخشی
عظیم را به کار می‌اندازند ، و فلان
لوله عظیم را بیفوز خود کار باز
می‌کنند یا می‌بندند با فشاره کوه
دیگری کار فلان بخشی را گنده ، یا
سند می‌کنند ، روشن شدن يك
چراغ کوچک فرمز در اینجا
نشان میدهد در ديك عظیم فشار
بازگوییها ملاحظه می‌گذرد ،
و از همه مهمتر اینکه عثر بهای
کوچکی یا هر کس مخصوص که
مطلقاً روی نورهای طریق
کافذی در حرکت است ، مانند
دنامه عمل انسان ، تمام جزئیات
کار این دستگاهها را ثبت می
کند .

مغز انسان نیز اطاق کنترل
کارگاه عظیم بدن است ، همان
اطاق اسرار آمیز یا همان دگمه
ها و چراغها ؛ با تهر يك يك یا
چند سلول ، بخشی از بدن شروع

به کار می‌کند یا از کار می‌آید
قلب ، سنده ، دستگاه تنفس چشم
زبان ، و گوش همه گوش به فرمان
این اطاق کنترل عجیب هستند .

با این تفاوت که بیچ وجهه
های این اطاق و چراغها و دگمه
های آن همه جان دارند ، همه
زنده‌اند ، غذا می‌خورند و نمو
می‌کنند .

با اینکه سواهای آن از
لطیفترین کالبرها لطیفتر است
از آهن و فولادها و او شرمی باشند ،
مرفیاً خود را سروسویس و
تعظیم می‌کنند ، و بر خلاف
همه ماشینهای دنیا که کارشان
یکسواست است ، کار این دستگاه
دائماً بوجه تکامل می‌رود .

و عجیب تر اینکه در حال
پیری که نیروهای جسمی همگی
رو به ضعف و فرسودگی می‌روند
این دستگاه می‌تواند قدرت خود
را در بسیاری از قسمتها حفظ کند
منتها شرطش اینست کار مداوم
خود را تعلیل کند .

مگر نه اینست که دانشمندان
دماغی و مغز و رجال سینسور
انتصابی تا آخرین لحظت زندگی
قدرت علمی و فکری خود را
(جز در موارد کمی) حفظ می‌کنند
که این خود علاوه بر خاصیت
عجیب مغز دلیل زنده ای بر
استقلال روح می‌باشد که با فرسوده
شدن همه دستگاههای بدن و

رسیدن آن به حد اقل قدرت ،
روح همچنان نیرومند و سرشار
از علم و قدرت است .

غالباً می‌شنویم فلان کس یا
بصیقت سانسف گرفتار سکنه مغزی
شده که اگر از نوع کامل آن باشد
فاتحه او خواننده می‌شود و اگر
انواع ناقص آن باشد بخشی از
اعضای بدن از کار می‌افتد گاهی
نیمی از تن ، گاهی تنها زبان و
قسمتی از صورت ، و زمانی چشم یا
گوش ، و بسیار را در حال اسف
انگیزی فرد می‌برد .

دستی می‌گفت : همه چیز
کاملش خوب است چرا سکنه
که ناقص آن ترجیح دارد .

گفتم : اتفاقاً آنهم کاملش
خوب است تکلیف انسان را بگیره
می‌کند ، یا زنده این دنیا است یا
مردم آن دنیا ، نه يك موجود فلاح
معلق میان این دو .

منظورم این نبود ، منظور
این است که سکنه مغزی چنانکه
از نامش پیدا است همان از کار
افتادن ناگهانی همه با قسمتی از
این اطاق کنترل عجیب است .
بسیار میشود يك رك موثیقین
(که بسیار دمو از کتر و دباریکتر
و لطیفتر است) و مسئولیت تغذیه
سلولهای مغزی را بعهده دارد بر اثر
از دست دادن قدرت از تجامعی دیوار
های خود بهره می‌شود و يك

قطره کوچک خون روی يك
بخش کوچک از مغز می‌افتد ،
و آنرا فاسد می‌کند ، و از کار می
اندازد .

این دگمه بسیار ظریف و
کوچک گاهی دگمه کنترل زبان
است و بلافاصله از کار می‌افتد ،
در حالی که در خود زبان هیچ
گونه اختلالی پیدا نشده ، یا
مربوط به چشم است و بلافاصله
چشم با آنکه ساختمانش هیچ
آسیبی ندیده از کار می‌آید ، و
اگر مربوط به اعصاب طرف راست
تن باشد طرف راست فلج می‌شود ،
و عینک آمیکه با داروها این قطره

خون را بر طرف سازند و آن دگمه
از کار افتاده سرویس و تعمیر
شود کار دستگاه مربوط به آن
مانند اول از نو شروع می‌کند .

آقای را می‌شناختم که
گرفتار سکنه مغزی شده بود و
بخشی از تن او بضمیمه زبانش از
کار افتاده بود گاهی برای ادای
يك کلمه یا فشار زیاد ، مانند
چیهائی که امروزه به زبان آمده‌اند
آنها شکسته بسته ادا می‌کرد و
فورا متوقف می‌شد ، اما با نهایت
تعجب هنگام نماز حمد و سوره
دایمان روانی و فصاحت همیشه
مانند بلبلی می‌خواند .

اگر بگوئیم بخاطر این بود
که این جمله‌ها را زیاد تکرار
بقیه در صفحه ۷۸

چرا جلو...؟

سایه افکننده است واقعا و تربیتی نشود.
حال آدم بهم میخورد : واقعا خجالت آوراست

زندگی انسان که بخش حیوانی و در لذات جسمانی است ترکیب یافته و آن در علیی ناچار بصورت اجزاء محرك و مهوع و آموزش های غلط چنان مسئله جنسیت و شهوات حیوانی و انحرافات بر تار و پود سبزیست و هنر پیشه و کارگردان انسانهای علاقمند بسایه اخلاقی

بچند است (۱)

۱- خواندنیها شماره ۷۷

بقیه تفسیر قرآن مجید

دنال آب می رود همان طور که طلبیدن آب برای شخص تشنه، يك امر طبیعی و فطری است و هر نوع تحريك و فعالیت برای بست آوردن آب انگیزه ذاتی و درونی دارد، همچنین خدا جوئی و توجه به مقام رهبری و گرایش به سوی قدرت ما فوق طبیعی، دیده فطری دارد.

و همان طور که گاهی در پیدا کردن آب پیراهن می درود و با سر آب راه چسبای آب می پذیرد همچنین گاهی در تشخیص خدای واقعی خود، دچار اشتباه می شود و به خدا نمایان باطل وی حاصل پناه می برد.

بقیه معمای هستی

فلج است! ... و اما نتیجه نرسد آیا همین مقدار اطلاع از کرده بود کلمات زیاد دیگری وجود داشت که در شان روزیش که در ساختمان این و اجاق کنترل انگیز برای کشف بررگترین از حمد و سوره تکرار می شد. استثنائی هیچگونه محاسبه و راز آفرینش و آن قدرت و علم تا اگر بگوئیم علاقه خاص اوردی بر نامه عقلی در کار نبوده و پدید می پایانی که چهار اذانه و دستگاه گویائی فلج شده اثر های کاملاً متعاقبی دست به دست می گذارد و آنرا بکار می انداخت هم داده و چنین اعجوبه های را از این خود پرده دیگری از بوجود آورده اند بدون اینکه از کار عجیب این دستگاه است کار عجیبی که انجام گرفته و از در همین فلج بودن کار ارزش آن حتی خود این عوامل هستند در همین کار کردن باخبر باشند.

(ادامه دارد)